

درس سیصد و نود و چهارم: صوت ۴۱۶

نظر مرحوم کمپانی در باب اضطرار در بعض

اطراف علم اجمالی (۵)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد که مرحوم کمپانی در بیان مانعیت اضطرار برای تنجّز علم اجمالی دو بیان را تقریر کردند. نسبت به بیان اول مطلب عرض شد و اشکالی که ایشان بر بیان اول داشتند که همان مطلب مرحوم آخوند هست که با وجود ترخیص فعلی در اتیان به أحد الطرفين در علم اجمالی، دیگر مجالی برای تنجّز تکلیف نمی ماند، نسبت به این مطلب اشکال ایشان عرض شد و اشکال بر مطلب ایشان هم خدمت رفقا به نظرم می رسد که عرض شد.

بیان تقریر مرحوم کمپانی در معذوریت

فعلیه شارع نسبت به اتیان به أحد الأمرین

و اما تقریر دومی که مختار خود ایشان هست در مانعیت اضطرار برای تنجّز علم اجمالی عبارت از معذوریت فعلیه شارع نسبت به اتیان به أحد الأمرین است. فرق این بیان با بیان اول این است که در این بیان معذوریت فعلیه با بقاء عقاب بر اتیان طرف

مخالف منافات دارد، حالا چه آن معذوریت، معذوریت شرعیه باشد یا معذوریت عقلیه باشد، از این نقطه نظر فرقی نیست؛ یعنی همین که عقل یا شرع - تفاوت نمی کند - نسبت به اتیان أحد الطرفین حکم به معذوریت می کند که **عند مصادفة الواقع هذا العبد لا یعدّ عاصیاً** این معذوریت با بقاء عقاب منافات دارد که شارع در صورت اتیان، حکم به بقاء عقاب بکند! این مسئله چطور ممکن است محقق بشود؟!

مترتب بر تنجّز تکلیف بودن بقاء عقاب

زیرا بقاء عقاب مترتب بر تنجّز تکلیف است نسبت به اطراف علم اجمالی یا طرفین علم اجمالی، عقاب یک امر خودرو و به عنوان امر دفعی الوقوع نیست بلکه عقاب به عنوان لازم برای مخالفت است و مخالفت قطعیه ملزوم برای حکم شارع به اجتناب از اطراف است؛ تا شارع حکم به اجتناب نکند طبعاً مخالفت هم محقق نخواهد شد. در صورت مخالفت عقاب مترتب خواهد شد اینها همه لازم و ملزوم هم هستند. بنابراین وقتی که عقل حکم به معذوریت

مكلف در اتیان أحد الطرفين می‌کند این به معنای عدم حرمت مخالفت قطعی نسبت به أحد اطراف است. عدم حرمت مخالفت قطعی، ملزوم برای عدم وجود حکم به حرمت است چون تا حکم به اجتناب منجز نباشد طبعاً حرمت مخالفت قطعی محقق نمی‌شود.

حرمت مخالفت قطعی، لازمه ایجاب

موافقت قطعی

بنابراین لازمه ایجاب موافقت قطعی، حرمت مخالفت قطعی است یعنی چه وقتی حرمت مخالفت قطعی محقق می‌شود؟ وقتی که موافقت قطعی موجب و لازم باشد. موافقت قطعی به واسطه اضطرار منتفی می‌شود و نفس عروض اضطرار موجب انتفاء وجوب موافقت قطعی است. همین‌که اضطرار نسبت به یک موردی تعلق می‌گیرد نفس اضطرار، وجوب موافقت قطعی را از بین می‌برد و منتفی می‌کند و وقتی که وجوب موافقت قطعی منتفی شد پس دیگر تکلیفی باقی نمی‌ماند چون موافقت قطعی دیگر واجب و لازم نیست. آنوقت ملزوم موافقت قطعی که عبارت از حرمت مخالفت

قطعیه است هم منتفی خواهد شد. وقتی که شارع حکم به وجوب صلاة کند آن وقت مخالفت با حکم شارع حرام است اما وقتی که هنوز شارع حکم به وجوب صلاة نکرد دیگر مخالفت معنا ندارد. وقتی که شارع حکم به وجوب صلاة کند در صورت اشتباه قبله، وجوب اتیان صلاة به طرفین یا ثلاثة اطراف یا اربعة اطراف بنا بر اختلاف در فتاوا در اینجا لازم است اما اگر اصل آن وجوب صلاة منتفی بشود طبعاً اتیان به ثلاثة جهات هم منتفی خواهد شد و دیگر مخالفت با امر شارع در اینجا حرام نیست چون اصلاً امری در اینجا نیست تا اینکه مخالفتش حلال باشد یا حرام باشد، جایز باشد یا حرام باشد.

بنا بر این مسئله، مرحوم کمپانی مطلب را براساس حکم عقل یا حکم شرع اصلاً نمی‌برد تا اعتراض بشود بر اینکه در اینجا معذوریت فعلیه با حرمت مخالفت قطعیه منافات ندارد که در همان اشکال قبلی مطرح شد که ممکن است مکلف نسبت به فعل معذور باشد اما نسبت به مخالفت قطعیه معذور نباشد؛ وقتی که نسبت به اتیان یکی معذور

است می‌تواند با احتراز از مخالفت قطعی به واسطهٔ اجتناب از طرف دیگر در این صورت رعایت احتیاط را بکند. آن اشکال نسبت به آن مسئله به آن مطلب قبلی باقی مانده بود.

مطلبی که ایشان در اینجا می‌خواهند بفرمایند این است که اصلاً معذوریت فعلیه دیگر حکمی را باقی نمی‌گذارد؛ وقتی که مکلف نسبت به اتیان أحد الطرفين معذور است، نفس این جواز اتیان أحد الطرفين **مساوقٌ لِعَدَمِ وجود الحكم فی المقام**، یعنی همین که شارع می‌گوید: اتیان أحد الطرفين را مجاز هستی ولو صادف الواقع این عبارة أُخری عدم وجود حکم فی المقام است. چه اینکه بگویند که من حکم را از این مانحن فیه برداشتم یا اینکه بگویند که شما در اتیان به أحد الطرفين معذور هستید، هیچ تفاوتی نمی‌کند. چه تفاوتی می‌کند؟! این عبارة أُخری آن است. چه علی خواجه و چه خواجه علی هر دو یکی است!

پس اتیان به أحد الطرفين در مانحن فیه و جواز اتیان بنا بر اضطرار این موجب رفع عقاب است که آن رفع عقاب در صورت مصادفه با واقع لازمه‌اش

عبارت از عدم وجود حکم است و این به واسطه اضطرار آمده است نه اینکه به واسطه اختیار أحد الطرفین آمده است. اگر این جواز معذوریت به واسطه اختیار أحد الطرفین باشد خوب در این صورت ممکن است شخصی بگوید که شارع به اختیار أحد الطرفین حکم به معذوریت کرده است که می توانی این را انجام بدهی یا می توانی آن را انجام بدهی ولی در اصل باید احتیاط کنی!

من باب مثال مولا حکم به اکرام زید یا عمرو در لیلۃ العید می کند؛ زید یا عمرو واجب الإکرام است و اختیار اکرام را به اختیار مکلف می گذارد و این اختیار أحد الطرفین در اکرام و عدم اکرام دیگری، موجب عدم اکرام أحدهما نمی شود. اگر بگوید که زید را اکرام نمی کنم خوب باید آن طرف دیگر را اکرام کند و اگر بگوید که عمرو را بر عدم اکرام اختیار می کنم خوب باید زید را اکرام کند. اختیار در اینجا موجب سلب حکم نمی شود بلکه اختیار در اینجا موجب تناول أحد الطرفین متعلق برای حکم خواهد شد این مقام، مقام اختیار است.

اما اگر مولا آمد به این کیفیت مطلب را بیان کرد،
گفت که یا زید واجب الإکرام است یا عمرو و
نمی گوید که اگر أحدهما را اکرام کردی این موجب
اسقاط ذمه و اسقاط تکلیف است بلکه می گوید که
زید واجب الإکرام است، آن زید واجب الإکرام مردد
بین طرفین است نه اینکه اکرام، دو متعلق **علی سبیل**
البدلیة گرفته است **إمّا هذا زید و إمّا هذا زید المعین**
نه! بلکه متعلق اکرام یک نفر است که آن یک نفر
مشتبه است. درعین حال که این زید واجب الإکرام
است درعین حال شما می توانید اکرام أحدهما را
نکنید! خب این مساوق با الغاء حکم است و فرق
نمی کند! بنده که علم به غیب ندارم ببینم که کدام یک
از این دو زید متعلق برای اکرام مولا است بلکه
وظیفه من در صورت علم اجمالی اکرام هردو تا زید
است. این در صورت علم اجمالی است. من که
نمی دانم مولا کدام را قصد کرده است، قاعده عقلائی
در مانحن فیه اکرام هردو زید است به خاطر ابراء ذمه
در تکلیف، حالا درعین حال مولا بیاید و این حکم را
مترتب بر حکم اول بیان کند حالا یا از رأیش
برگرفته است یا مسئله ای اتفاق افتاده است که

نمی‌خواهد به من بگوید، بگوید که می‌توانی أحد
زیدین المشتبهین را اکرام نکنی! این یعنی الغاء حکم
اول، شوخی نداریم! مگر اینکه با عدم اکرام، یک
حکم جدید بیاورد و بگوید که می‌توانی یکی را اکرام
نکنی ولی واجب است آن یکی را اکرام بکنی، این
یک حکم جدید است. اما مولا در اینجا از اول یک
حکم آورده است و آن حکمش عبارت از وجوب
اکرام زید است، حالا زید مشتبه است و دو روز دیگر
رأیش برمی‌گردد و می‌گوید که عدم اکرام به اختیار
تو است و هرکدام را می‌خواهی اکرام بکن، این
معنایش این است که آن حکم اول ملغی شد و حکم
جدید آمده بر یک زید مبهم، نه زید مشخصِ مردّد،
- خیلی توجه کنید! مطلب دقیق است! - یک وقتی
می‌گوید که آقا من یک زید می‌خواهم اکرام کنی و
همین قدر که در شناسنامه‌اش زید نوشته برای من
کفایت می‌کند، حالا من نگاه می‌کنم می‌بینم که در
این بلد دوتا زید هست؛ یکی زید بن أرقم یکی زید
بن أدهم! حالا ما آن زید أدهم را اکرام می‌کنیم
بالآخره اسمش زید است حالا هر کسی می‌خواهد

باشد کاری به آن نداریم، همین قدر که یک عمامه بر سرش است کفایت می‌کند! این یک حکم دیگر است و با آن حکم اول فرق می‌کند که مولا گفته است زید بن أرقم را اکرام بکن و آن زید بن أرقم دوتا در بلد هست. التفات کردید؟!

نکته کلام مرحوم کمپانی و دقتش در اینجاست، ایشان می‌گویند که حکم مولا در اول به واحد مردد بین امرین تعلق گرفته است اما در این موردی که من الآن دارم برای شما به خاطر تقریب مسئله مثال می‌زنم حکم به زید مبهم تعلق گرفته است یعنی آن کسی که اسمش زید است باید اکرامش کنی. مرحوم کمپانی می‌فرماید که در مانحن فیه مطلب از این قرار است که معذوریت مکلف نسبت به اتیان أحد الطرفین مساوق لانتفاء و ارتفاع الحكم الأول کأنّ مولا از اول گفته است لا یجب الاجتناب عن الخمر چرا؟ چون اگر بگویند که اجتناب خمر واجب است، دیگر نمی‌تواند بگویند که می‌توانی هرکدام را در صورت اضطرار اتیان کنی.

عروض اضطرار موجب ارتفاع تنجز، نه

اختیار مکلف

بنابراین آنچه که موجب ارتفاع تنجز است اختیار مکلف نیست بلکه عروض اضطرار است و بعضی‌ها بین این دو مسئله خلط کردند و تصور کردند که اختیار مکلف نسبت به اتیان أحد الطرفين خب منافات با احتیاط از طرف دیگر ندارد خب مکلف یکی را اختیار می‌کند و حکم اولی که تنجز است باقی می‌ماند. استصحاب تنجز موجب احتیاط نسبت به بقیه خواهد شد. خب اختیار نسبت به تناول به جای خود و احتیاط مبتنی بر استصحاب تنجز هم به جای خود، طرف دیگر را احتیاط می‌کند.

ایشان می‌خواهند بفرمایند که اصلاً کاری به اختیار نداریم بلکه قبل از اینکه مکلف أحدهما را اختیار کند به نفس اضطراری که عارض می‌شود این موجب می‌شود که حکم منتفی بشود. چرا؟ چون اضطرار با بقاء تنجز باهم منافات دارند بقاء تنجز یعنی الزام به اجتناب، اضطرار یعنی اباحة تناول و این دو تا در مقابل همدیگر قرار گرفتند.

دلیل اضطرار همین را می‌گوید؛ دلیل اضطرار

می گوید که **تناول أحد الطرفين مع مصادفة الواقع**،

این به این کیفیت؛ تناول أحد الطرفين در صورت مصادفت با واقع به واسطه اضطرار ایراد ندارد.

آن مثالی که زدم به خاطر تقریب بود. این معنای اضطرار است و وقتی که اضطرار می آید این اضطرار عبارة أُخری این است که شارع ملاک برای حرمت خمر را در اینجا مرتفع کرده است. خب کلام از این نظر کلام متینی است.

یک مطلبی در اینجا می ماند که این را هم بگوییم و تمامش کنیم. مرحوم کمپانی می گویند که اگر ایراد بشود که این اضطرار **مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ** یعنی قبل از تعلق علم اجمالی به اطراف بیاید، در عالم ملاکات منافات با تنجّز علم اجمالی دارد اما اگر اضطرار بعد از عروض علم اجمالی بیاید یعنی اول علم اجمالی آمده بعد از ثبوت علم اجمالی اضطرار بیاید خب این دیگر در این صورت استصحاب تنجّز علم اجمالی موجب احتیاط نسبت به طرف دیگر خواهد شد در صورت شبهه. مرحوم کمپانی می گویند که فرق نمی کند. این هم قبلاً عرض شد چه اضطرار مقارن با علم اجمالی باشد یا قبل از علم اجمالی باشد مثلاً

قبل از علم اجمالی بنده می دانم یا این إناء یا این إناء
را باید شرب کنم. بعد یک مرتبه این إناء یا دیگری
مشتبه به خمريت می شود. یا مقارن آمده در وقتی که
علم اجمالی پیدا می کند فی نفس الوقت اضطرار هم
در همان موقع حکمش محقق می شود یا اینکه
اضطرار اصلاً بعد می آید؛ الآن علم دارم **أحدهما خمر**
یک ساعت بعد اضطرار به **أحدهما** پیدا می کنم، در
تمام این موارد فرقی نمی کند چون نفس اضطرار
کشف می کند از اینکه مولا از اول الأمر حکم به
اجتناب را در اینجا قرار نداده است و از این نقطه نظر
کلام مرحوم کمپانی صحیح است.

اللهم صل على محمد و آل محمد